

انتخابات افغانستان؛ فرصت‌ها و چالش‌ها بنیاد اندیشه

- انتخابات در دموکراسی بدون دموکرات؛ حراج حقوق شهروندی برای مافیای قدرت / داکتر محمدشفق خوانی
- تحلیل فضای کنش انتخاباتی در افغانستان / داکتر امان‌الله فصیحی
- انتخابات و ارزش‌های دینی / داکتر محمدجواد صالحی
- تأثیر متقابل سیاست‌های مالی و پولی بر انتخابات / محمد توسلی غرjestانی
- اهداف و عناصر نظام انتخاباتی معطوف به صلح در افغانستان با تمرکز بر ولسی جرگه / داکتر اسدالله امیری
- انتخابات افغانستان و زنان؛ رفتارهای انتخاباتی، چالش‌ها و فرصت‌ها / کاظمیه محقق
- دموکراسی و انتخابات / محمد هدایت
- پیشینه انتخابات در افغانستان / دین محمد جاوید
- جایگاه هزاره‌ها در پارلمان افغانستان / عبدالقیوم آیتی
- انتخابات و وفاق ملی در افغانستان / داکتر محمدامین مبلغ

انتخابات در دموکراسی بدون دموکرات؛ حراج حقوق شهروندی برای مافیای قدرت

داکتر محمدشفق خواتی*

چکیده

انتخابات، به عنوان جلوه‌ی ملموس دموکراسی و حزب، به عنوان چرخ‌دنده دموکراسی و موتور محرک آن به شمار می‌رود. در افغانستان، حزب و دموکراسی اسیر دام قومیت گردیده و در نتیجه، دموکراسی به «موازنه وحشت»، «حزب» به «مافیای قدرت» و «انتخابات» نیز به بازاری برای «حراج حقوق شهروندی» قلب ماهیت یافته است. نوشتار حاضر در پی توصیف ماهیت انتخابات و چالش‌ها و خصایص آن در افغانستان است و در نهایت به راهکارهایی برای عبور از موازنه وحشت و قوم‌سالاری به دموکراسی، اشارات مختصری صورت گرفته است.

واژگان کلیدی: انتخابات، قومیت، حزب، جامعه‌ی مدنی، دموکراسی، فرهنگ سیاسی، مشارکت سیاسی، مافیای قدرت، حراج حقوق شهروندی.

* نویسنده، پژوهشگر و استاد دانشگاه.

انتخابات تجلی اراده‌ی مردم، راهی برای تعیین سرنوشت اعضای یک جامعه‌ی سیاسی، ابزاری برای مهار قدرت و سرانجام نماد ملموس دموکراسی است. در دموکراسی این فرض بنیادی مقبول افتاده است که مردم خود باید سرنوشت خویش را تعیین کنند و رضایت شهروندان در تبعیت از دستگاه حاکمه، از متغیرها و عناصر اساسی در فلسفه‌ی سیاسی دموکراسی به شمار می‌رود. تعیین سرنوشت در یک جامعه‌ی سیاسی که از افرادی با سلیقه‌ی متفاوت و تمایلات گوناگون تشکیل شده است، از طریق برگزاری انتخابات آزاد، شفاف و عادلانه ممکن می‌گردد و جز این، راهی برای ابراز اراده و نشان دادن رضایت یا عدم رضایت از دستگاه حاکمه و دولت مردان وجود ندارد. بنابراین، فلسفه‌ی وجودی انتخابات، این فروض است که: ۱. مردم صاحب‌خرداند و می‌توانند گزینش نمایند؛ ۲. مردم حق دارند که خود سرنوشت خویش را تعیین کنند؛ ۳. حکومت و دستگاه حاکمه باید مشروعیتش را از طریق مقبولیت همگانی یا رضایت عامه کسب نماید؛ و ۴. راه دیگری برای کشف رضایت مردم، تشخیص میزان مقبولیت دستگاه حاکمه و عملکرد دولت مردان از نظر مردم، تا کنون به جز برگزاری انتخابات آزاد وجود ندارد و ابزار دیگری هنوز کشف نشده است.

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

جامعه‌ی افغانی پس از یک قرن تقلا برای عبور از حصارهای آهنین ساختارهای سنتی و وصول به مدنیت و مدرنیت و نیل به دموکراسی، با اولین انتخابات ریاست جمهوری در سال ۱۳۸۳ به مشق دموکراسی بدون دموکرات پرداخت. نظام سیاسی دموکراتیک، محصول و نتیجه‌ی طبیعی فرهنگ دموکراتیک است و فرهنگ دموکراتیک نیز محصول دموکرات شدن ذهن و ضمیر افراد یک جامعه است. در جوامع معاصری که از نظام و سازوکارهای نهادینه‌شده دموکراتیک برخوردارند، ابتدا در اثر ظهور افراد دموکرات و وفور اذهان دموکرات، فرهنگ دموکراتیک شکل گرفته و سپس نظام‌های توتالیتر و استبدادی به نظام‌های دموکراتیک تحول یافته است. اما در جامعه‌ی افغانی، چند مرحله اصلاحات نارس و نوسازی نارسا یا حرکت معکوس برای دموکراسی‌سازی آغاز گردید و با ناکامی مواجه شد. اصلاحات فرهنگی و سیاسی امانی، اصلاحات اقتصادی داودخانی و اصلاحات ساختاری کمونیستی، هرکدام، یک

آغاز بدون فرجام برای عبور جامعه افغانی از حصارهای سنتی فرهنگ و سیاست تا اقتصاد بوده است. سرانجام اجلاس بن و پایه‌گذاری نظام کنونی آخرین تلاش و تقلای جامعه افغانی برای دستیابی به صلح، خروج از بحران، ادغام جزیره‌های قومی در واحدی به نام «ملت» و نیل به توسعه بود. اصلاحات از بالا در جامعه افغانی در تمامی مراحل فوق با چالش‌های جدی در ساختار نظام سیاسی و موانع عمده در بافتار اجتماعی مواجه گردید و تا کنون مسیر طولانی در پیش داریم تا به دروازه‌های دموکراسی و فرهنگ دموکراتیک نزدیک شویم و از جزیره‌های قومی ملت بسازیم.

در غیاب فرهنگ دموکراتیک، با قلت افراد دموکرات و در خشک‌سالی اذهان ناسازگار با سازوکار دموکراتیک، در یک‌ونیم دهه گذشته، «دموکراسی صوری» را تجربه نمودیم و در نهایت به دام «موازنه وحشت» افتادیم. مشق دموکراسی در غیاب فرهنگ دموکراتیک و در فقدان اذهان و کمبود افراد دموکرات، علی‌رغم دستاوردهای قابل اغتنامی در عرصه آزادی اندیشه و بیان و فروشکستن نسبی دیوارهای سنتی، هنوز موانع پرشماری را بر سر راه نهادینه‌شدن دموکراسی ایجاد نموده است که در ادامه مورد اشاره قرار خواهد گرفت.

۱. چالش‌های بنیادین انتخابات و دموکراسی افغانی

۱-۱. انتخابات و دام قومیت

بی‌تردید، در جامعه افغانی انتخابات و تحزب به شدت متأثر از عنصر قومیت است و بر مبنای الزامات قوم‌گرایی سامان می‌یابد. «قومیت» و «قوم‌گرایی» نیز یعنی تنظیم رفتار سیاسی بر اساس منافع قومی و پی‌جویی منافع قومی در برابر منافع اقوام غیرخودی، یا ترجیح منافع قوم در برابر التزام به منافع عام ملی در درون نظام سیاسی حاکم بر یک قلمرو سرزمینی معین. کشمکش‌های قومی و نژادی همیشه در زندگی سیاسی و تکوین و اضمحلال دولت‌ها نقش داشته‌اند. فتح سرزمین قومی به وسیله قومی دیگر، یکی از عوامل تشکیل دولت‌ها بوده است. از نظر جامعه‌شناسی سیاسی، مبحث اقلیت‌های قومی و ملی و رابطه‌ی آن‌ها با قدرت دولتی، مبحث مهم است. عنوان اقلیت‌های ملی در مورد گروه‌های قومی و فرهنگی خاصی

به کار می‌رود که در درون کشوری به سر می‌برند که دولت آن تحت سلطه‌ی قوم دیگری است. پیدایش مشکل اقلیت‌های ملی و قومی در درون کشورها، حاصل پیدایش ناسیونالیسم نوین بوده است که هم موجب تقویت احساس همبستگی قومی اقلیت‌ها شده و هم احساسات ناسیونالیستی قوم حاکم را تقویت کرده است.^۱

فرهنگ، عقلانیت و آگاهی سیاسی قومی در افغانستان، سبب تحزب بر مبنای قومیت شده و احزاب قومی به نوبه‌ی خود، سبب می‌شود که انتخابات نیز رنگ و بوی قومی به خود گرفته و رقابت‌های سیاسی و گزینش‌ها نیز با گرایش‌های قومی صورت پذیرد. احزاب از طریق تبلیغات و تحریک و تشویق مردم، می‌توانند گرایش‌های قومی را پررنگ نموده و از عنصر قومیت برای رسیدن به هدف، کمک گیرند. از آن‌جا که احزاب عمدتاً در ذات خود قومی است؛ حتی بدون تبلیغات سازمان‌دهی شده از سوی احزاب، هر قومی منتظر موضع‌گیری‌ها و معاملات سیاسی رهبران قومی خویش‌اند و خود را وابسته به حزب قومی‌شان می‌دانند. به همین جهت، سیاست‌های اعلامی و بیان مواضع از سوی رهبران قومی که در رأس احزاب سیاسی قرار دارند، به نحوی جهت‌دهی مردم به سوی نامزد مورد نظرشان به شمار می‌رود. هرچند در جامعه‌ای که فرهنگ و عقلانیت قومی غالب باشد، بدون تحریک احزاب نیز مردم با گرایش‌های قومی به پای صندوق‌های رأی آمده و به کاندید قومی رأی خواهند داد؛ اما احزاب به عنوان حلقه‌ی وصل مردم و قدرت حاکمیت^{۳۹۴}، می‌توانند نقش واسط را نیز ایفا نموده و با صحنه‌گذاشتن به گرایش قومی رأی‌دهندگان، حس قومی آنان را بیش‌تر تحریک کنند.

وجه آرمانی یک انتخابات دموکراتیک در یک جامعه‌ی مدرن و متمدن آن است که احزاب بر بنیاد اندیشه‌های خاصی در زمینه‌های اقتصاد، سیاست و فرهنگ و در عرصه‌های متفاوت مسائل داخلی و روابط خارجی یک کشور، استراتژی‌ها و تاکتیک‌های خود را مشخص نموده و به صورت خط‌مشی عملی، به سمع و نظر مردم برسانند و با تبلیغ از اندیشه‌ی خود، وارد بازار و کارزار انتخاباتی شوند. در جامعه‌ی دموکراتیک، مردم نیز به سیاست‌ها و خط‌مشی‌ها رأی می‌دهند نه به اشخاص؛ بنابراین، در یک جامعه‌ی دموکراتیک، فعالیت‌های سیاسی و

۱. حسین بشیریه، جامعه‌شناسی سیاسی، تهران: نشر نی، چاپ چهاردهم، ۱۳۸۶، ص ۲۷۹-۲۸۰.

خط‌مشی‌های احزاب و نیز گزینش مردم، بر مبنای عقلانیت مدرن و بر اساس میزان کارایی و مؤثریت سیاست‌های یک حزب است. در چنین جامعه‌ای، وابستگی‌های خونی یا مذهبی رنگ می‌بازد و مهم سیاست‌های کلان ملی و بین‌المللی یک حزب و جریان است. عقلانیت سیاسی قومی و آگاهی سیاسی شهروندان افغانستان که مولود قومیت است، برجسته‌ترین متغیر در معاملات نخبگان سیاسی و رایزنی‌ها و ائتلاف‌های احزاب و جریان‌های سیاسی بوده است. از دیگر سو، آگاهی سیاسی قومی بیش‌ترین تأثیر را در جهت‌دهی آرای مردم به سوی نامزد یا نامزدهای خاصی داشته است.

الف) انتخابات و احزاب قومی

انتخابات در دموکراسی‌ها، شیوه‌ی معمولی تغییر در هیأت حاکمه و دست‌به‌دست شدن قدرت میان احزاب و نخبگان سیاسی است.^۱ احزاب، چرخ‌دنده‌ی دموکراسی، زمینه‌ساز تجلی آن اراده، کانال وصل فرمان‌روای دموکرات و فرمان‌بر آزاده، دالانی برای انعکاس خواسته‌های مردم به حکومت و انتقال انتظارات حکومت به مردم است؛ بنابراین، احزاب نقش واسط را در فرایند حکومت مردم بر مردم ایفا نموده و واسطه‌ی تبارز و تجلی اراده‌ی جمعی مردم در اداره‌ی جامعه است. از آن‌جا که انتخابات تجلی اراده‌ی مردم است، می‌تواند شاخصی برای کشف دیدگاه مردم در زمینه‌ی رضایت از وضع موجود (در صورت رأی‌دادن به حزب حاکم) و یا تمایل‌شان به تغییرات در جامعه و سیاست‌های حکومت (در صورت رأی‌دادن به حزب یا احزاب مخالف حزب حاکم و روی کارآمدن اپوزیسیون) باشد. البته این در صورتی است که نظام حزبی در یک جامعه نهادینه شده باشد. در کشورهایی که نظام حزبی به خوبی نهادینه شده است، با تغییر احزاب حاکم، سیاست‌های حاکم نیز تحول می‌پذیرد. پس انتخابات می‌تواند از طریق تمديد حاکمیت حزب حاکم یا روی کارآوردن احزابی که اپوزیسیون به شمار می‌روند، تغییرات بنیادی در رویکردها و سیاست‌های حکومت در عرصه‌های گوناگون پدید آورد.

در ارتباط با فلسفه‌ی وجودی و کارویژه‌های احزاب، باید گفت که مهم‌ترین فعالیت احزاب

۱. حسین بشیریه، آموزش دانش سیاسی، تهران: نشر نگاه معاصر، چاپ هشتم، ۱۳۸۶، ص ۱۹۰.

در زمینه‌ی انتخابات و کسب آراء صورت می‌گیرد. افراد فعال از نظر سیاسی، معمولاً برای خود هویت حزبی قائل می‌شوند و نسبت به حزب خاصی تعلق خاطر و وابستگی پیدا می‌کنند و همین تعلق و وابستگی بر رفتار انتخاباتی و رأی افراد تأثیر تعیین‌کننده دارد. عوامل مختلفی چون تعلقات طبقاتی، مذهبی، قومی و غیره به نوبه‌ی خود ساختار نگرش‌های افراد نسبت به احزاب را تعیین می‌کنند و موجب هویت‌یابی حزبی می‌شوند. احزاب سیاسی معمولاً بر اساس ساختار شکاف‌های اجتماعی شکل گرفته‌اند. سیاسی‌شدن شکاف‌ها موجب تشکیل احزاب و هویت‌های حزبی در حول آن‌ها می‌گردد.^۱

در مجموع، احزاب نقش اساسی در تبلور حکومت دموکراتیک و تمثیل اراده‌ی مردم داشته و دموکراسی و حکومت نمایندگی، بدون احزاب سیاسی سازمان‌یافته، در حقیقت همانند کشتی بی‌ناخدا یا قایق بدون پارو می‌ماند؛ چنان‌که قانون احزاب افغانستان نیز دموکراسی و تحزب را لازم و ملزوم هم می‌داند: «اساس سیستم سیاسی دولت افغانستان مبتنی بر دموکراسی و تعدد احزاب سیاسی می‌باشد».^۲

به لحاظ نظری نیز، برای تحزب می‌توان مبانی نظری زیر را نام برد: ۱. پلورالیسم و تکثرگرایی سیاسی؛ ۲. رقابت سیاسی؛ ۳. مشارکت سیاسی؛ ۴. حق رأی شهروندان. در جامعه‌ی اسلامی نیز می‌توان مبانی فقهی زیر را به عنوان مجوز تحزب برشمرد: ۱. تکلیف امر به معروف؛ ۲. اصل شوری؛ ۳. بیعت به عنوان یک حق و نیز تکلیف؛ ۴. ایده‌ی تأمین عدالت اجتماعی؛ ۵. تکثرگرایی اعتقادی؛ ۶. اجتهاد تخطئه‌پذیر.

تحزب در جامعه‌ی افغانی نه مبتنی بر فلسفه‌ی وجودی حزب و ملاک‌های پیش‌گفته؛ بلکه بر معیار قومیت ظهور نموده و چراغ راهنمای احزاب نیز منافع قومی است؛ هرچند قانون اساسی جدید افغانستان، تشکیل حزب بر مبنای قومیت و مذهب را ممنوع می‌داند.^۳ تمامی احزابی نیز که تا کنون از وزارت عدلیه مجوز گرفته‌اند، استراتژی‌ها و خط‌مشی‌های خود را ملی اعلام

۱. حسین بشیریه، آموزش دانش سیاسی، تهران: نشر نگاه معاصر، چاپ هشتم، ۱۳۸۶، ص ۳۸۶.

۲. قانون احزاب، ماده‌ی سوم، فصل اول.

۳. ر. ک. به قانون احزاب، ماده‌ی چهارم و ششم از فصل دوم.

نموده و خود را فراقومی معرفی می‌کنند؛ اما در عمل یک حزب فراقومی هم وجود ندارد. البته برخی جریان‌ها که متشکل از تعدادی از احزاب به شمار می‌رود، تا حدودی ترکیب اعضای‌شان را فراقومی ساخته‌اند؛ اما در عمق آگاهی سیاسی این جریانات و اعضای آن، نیز قومیت را می‌توان به خوبی مشاهده نمود.

برخی احزاب موجود تلاش نموده‌اند تا خود را فراقومی بسازند و یا حداقل فراقومی جلوه دهند؛ اما این امر تاکنون تحقق نیافته و بزودی هم ممکن نخواهد شد؛ زیرا از آغاز شکل‌گیری، این احزاب بسوی قومیت کشانده شده و پس از تشکیل بر بنیاد قومیت، امکان فراقومی شدن وجود نخواهد داشت. حزب فراقومی زمانی ممکن می‌گردد که از اساس فراقومی و عاری از گرایش‌های قومی تشکیل شود. این بیماری شامل احزابی که صبغه، گرایش و اشتها ایدئولوژیکی داشتند هم می‌شود، احزاب اعم از احزاب اسلامی که بعداً به احزاب جهادی مشهور شدند و یا چپ مخالف حکومت کمونیستی همانند شعله جاوید و یا ستم ملی و نیز حزب دموکراتیک خلق که حزب حاکم کمونیستی بود با وجود شعارهای ایدئولوژیکی، اسیر قومیت بودند و هستند. مثلاً اگر رهبری حزب تاجیک است اکثریت اعضا و ساختار حزب تاجیکی خواهد بود و همین‌طور سایر اقوام. نگاهی به ترکیب و ساختار احزاب ظاهراً ایدئولوژیک جمعیت، حزب اسلامی، حزب وحدت و یا گروه‌های چپ مانند شعله، پرچم و خلق می‌تواند واقعیت گفتار ما را روشن کند.

جهاد مردم کشور علیه تجاوز ارتش سرخ، مبارزه‌شان با رژیم کمونیستی و تشکیل احزاب جهادی نیز با عنصر قومیت گره خورد. عقیده در حد ایدئولوژی و شعار متوقف شد و نمود عملی نیافت و این قومیت بود که در عمل مجاهدین، به خصوص در فردای سقوط دولت کمونیستی، نمود یافت. مسلمانان و رهبران اسلامی افغانستان متأثر از جریان کلی اسلام‌گرایی در جهان اسلام به مبارزه علیه مارکسیسم و حامی آن (شوروی) پرداختند؛ اما این حرکت جهادی و اسلام‌گرایانه که می‌توانست در عبور از قومیت و عقلانیت قبیله بسیار مؤثر تمام شود، در جامعه‌ی قبیله‌ای افغانستان به زودی در چهارچوب قبیله و قومیت قرار گرفت. از همان آغاز، احزاب با رویکرد قومی شکل گرفت و هیچ حزب فراقومی را نمی‌توانیم مشاهده

کنیم. رهبری واحد فراقومی وجود نداشت و کمتر حرکت اسلام‌گرایانه در جهان اسلام به مانند حرکت جهادی مردم افغانستان با عناصر قومی و قبیله‌ای آمیخته بوده است. در همان آغاز نهضت، قدرت عنصر قبیله و قومیت و سلطه‌ی آن بر عنصر عقیده را به خوبی می‌توان مشاهده نمود. طبیعی است که در فردای پیروزی این احزاب قومی، بر سر تقسیم قدرت در برابر هم سنگر بگیرند و این مخاطره از همان اول با تشکیل احزاب اسلامی قومی قابل پیش‌بینی بود و از همان آغاز چنین مسیری را خواسته یا ناخواسته انتخاب کرده بودند.

به هر صورت، مجاهدین و دولت اسلامی آنان، عقلانیت قومی و قبیله‌ای را در افغانستان هرچه بیشتر از پیش نهادینه کردند و قومیت و قبیله‌گرایی را از مرکز ناخودآگاه مردم افغانستان به خودآگاه آنان تبدیل نمودند. مجاهدین نه تنها از عقلانیت قومی و قبیله‌ای خارج نشدند؛ بلکه به آن عمق بیشتری بخشیدند که آثار و پیامدهای آن تا امروز دامن ملت ما را گرفته است. از آن‌جا که ماشین و چرخ‌دنده‌ی دموکراسی در افغانستان قومی است، کارکرد این ماشین و اراده‌ی مردم نیز که از طریق انتخابات بروز و نمود می‌یابد، رنگ قومی به خود گرفته است.

جالب آن است که برخی جریاناتی با داعیه‌ی وحدت ملی و اتحاد اقوام ایجاد شده و از پسوند «ملی» و واژه‌هایی چون «اتحاد» و امثال آن نیز بهره می‌برند؛ در حالی که اعضای این جریانات همه وابسته به یک قوم و حداکثر دو قوم است یا مشارکت جدی از تمامی اقوام در این جریانات مشاهده نمی‌شود. این که یک یا دو قوم چگونه می‌تواند با تشکیل یک جریان، اتحاد یا وحدت ملی را به وجود آورد، پاسخ آن روشن است. در کنار این جریانات، گروه‌بندی‌هایی دیگری نیز وجود دارد که صراحتاً با پسوند قومی ابراز وجود نموده‌اند.

یکی از اصلاحات پیشنهادی کمیسیون اصلاح نظام انتخاباتی (تشکیل شده در ۱۳۹۴)، تغییر سیستم رأی‌دهی از «رأی واحد غیر قابل انتقال» به «رأی موازی» است. بر این اساس، یک‌سوم کرسی‌های ولسی‌جرگه به احزاب اختصاص خواهد یافت؛ اما به نظر می‌رسد که نظام حزبی افغانستان به این ظرفیت نرسیده است تا مشارکت سیاسی را از وضعیت سنتی و قومی-قبیله‌ای عبور دهد. ضعف و نارسایی موجود در نظام حزبی ما و پیشنهاد موجود در بسته پیشنهادی

کمیسیون اصلاح نظام انتخاباتی، سیاست قومی و اربابان اقوام را که بر کرسی احزاب قومی تکیه زده‌اند، بیشتر حمایت نموده و این نظام حزبی بیمار افغانستان، موتور فرسوده‌ای است که توان به حرکت درآوردن و به پیش‌بردن فرایند و نظام دموکراتیک را ندارد. به لحاظ جامعه‌شناختی سیاسی، اول احزاب ملی و فراقومی و خارج از انحصار چند ارباب شکل گیرد، سپس درصد حضور احزاب در مجلس مشخص گردد؛ در غیر این صورت، نخبگان زیادی با محرومیت مشارکت سیاسی مواجه خواهند شد. حتی اگر مبنای قومی در مشارکت سیاسی رسمیت یابد، باز هم انحصار، یک مخاطره جدی برای مشارکت سیاسی نخبگان خارج از دایره محدود چند حزب قومی خواهد بود.

ب) ترکیب تیمی رئیس جمهور و معاونان

گزینش معاونان ریاست جمهوری از دو قوم متفاوت با قومیت خود کاندید ریاست جمهوری، یکی از نمونه‌های توجه نامزدان به مسأله‌ی قومیت است. این ترکیب تیمی، یک سنت یا قانون نانوشته است که در کشور به عرف تبدیل شده است. مسلم است که تأثیر مثبت این سنت را در مشارکت سیاسی عادلانه و برخورد واقع‌بینانه با این پدیده نمی‌توان نادیده گرفت. با این حال، به نظر می‌رسد که این عرف بیش از آن که به منظور مشارکت سیاسی عادلانه‌ی همه‌ی اقوام و به منظور تأمین عدالت سیاسی شکل گرفته باشد، برای کسب رأی و بالابردن ضریب پیروزی یا حداکثر، جلوگیری از درگیر شدن حکومت با یک بحران و چالش به وجود آمده است.

ج) قومیت و رقابت‌های انتخاباتی

سه دور انتخابات ریاست جمهوری و دو دور انتخابات پارلمانی در فضای پسا طالبانی، به خوبی تأثیر عنصر قومیت در انتخابات و حرکت بازی‌گران سیاسی ما را بر مبنای قومیت به نمایش گذاشت. اگر به بازی‌های سیاسی و رقابت در جریان انتخابات و مبارزات انتخاباتی دومین دور ریاست جمهوری نیک بنگریم، حضور پررنگ عقلانیت قومی و فرهنگ قبیله‌ای را به خوبی مشاهده می‌کنیم. تعاملات و چانه‌زنی‌ها، کنار آمدن‌ها و کنار رفتن‌ها، دوستی‌ها و دشمنی‌ها، پیوستن‌ها و گسستن‌ها، انتخاب‌کردن‌ها و انتخاب‌شدن‌ها و... همه ریشه در عقلانیت

قومی و فرهنگ قبیله‌ای دارد؛ اما پوستین دموکراتیک به تن نموده و با پندارهای دموکراتیک، به خودفریبی منتهی شده است. به عبارت دیگر، در جامعه‌ی قومی و قبیله‌ای، مفاهیم مدرن نیز با از دست دادن اصالت خود، رنگ باخته و ماهیت‌شان استحاله می‌شود.

در ادوار سه‌گانه انتخابات ریاست جمهوری، هریک از نامزدان پست ریاست جمهوری با درک نقش عنصر قومیت در پیروزی‌شان در کارزار انتخاباتی تلاش نمودند، تا با ائتلاف و سازش با نخبگان و شخصیت‌های مطرح قومی، چانس پیروزی خود را بالا ببرند. کارزار انتخاباتی ۱۳۹۳ نیز پدیده‌ای به نام «دولت وحدت ملی» را به عنوان محصول نهایی خود به جامعه افغانی تحویل داد که اساس فلسفه انتخابات را با پرسش مواجه نموده و فرایند دموکراسی‌سازی و قانون اساسی را به تعلیق درآورد. با این حال، دولت وحدت ملی می‌توانست پلی قرار گیرد برای وصول به مرزهای فرهنگ و فضای دموکراتیک، کمک به نهادینه‌سازی دموکراسی، ایجاد تحول بنیادین در فرهنگ سیاسی، اصلاحات ماندگار در اداره و نظام مافیایی قدرت و شکستن ساختار قومی و قبیله‌ای سیاست به نفع ملت‌شدن و توسعه سیاسی؛ اما آن‌چه در عمل تحقق یافت، تداوم همان قاعده بازی در افغانستان مواجه با منازعات قومی است که حدودی در سیزده سال قبل از آن تجربه شد و هرچه به پایان این سیزده سال نزدیک می‌شدیم، یکسویه شدن قدرت و حرکت به سمت موازنه غیر عادلانه، بیشتر ماهیت و هویت خود را آشکار می‌نمود. این نوع دموکراسی^{۱۳۹۴}، در واقع چیزی است شبیه قاعده بازی فوتبال که در آن قواعد و سازوکارها روشن و معلوم است؛ اما نتیجه از پیش روشن نیست. محصول این برداشت، نوعی ماهیت نه‌تنها تظاهرگرایانه؛ بلکه همراه با خشونت و فرصت‌طلبی از دموکراسی است که برخی آن را دموکراسی سیسیلی می‌نامند. در سیسیل (ایتالیا) باندهای مافیایی پس از رویارویی و مبارزه، هنگامی که به تکافوی قدرت و موازنه وحشت می‌رسیدند، پدرخوانده‌های مافیایی با هم به توافق می‌رسیدند که سیسیل را به بخش‌های تحت نظر هریک از باندها تقسیم کنند و بر اساس قواعد و قراردادهایی با یکدیگر تعامل داشته باشند. از این‌رو، دموکراسی سیسیلی مجموعه قراردادهایی است که متکی بر موازنه وحشت میان قدرت‌های موجود است. به همین جهت، این نوع دموکراسی را که لزوماً اجزای آن دموکرات نیستند، «دموکراسی بدون دموکرات»

(Democracy Without Democrats) می‌نامند. این نوع دموکراسی خالی از مضمون، خالی از فرهنگ دموکرات و تنها متکی بر موازنه قدرت و موازنه وحشت است.

د) رأی قومی و مشارکت قبیله‌ای

رأی بر مبنای وابستگی‌های خونی و بر معیار قومیت و قبیله، هم در دو دور پیشین انتخابات شورای ملی آشکارا نمود و بروز یافت و هم در سه دوره انتخابات ریاست جمهوری؛ اما سه دور انتخابات ریاست جمهوری بهتر می‌تواند این واقعیت را در سطح کلان و در مقیاس تقسیم‌بندی‌های قومی توضیح دهد. دلیل این امر نیز آن است که انتخابات ریاست جمهوری در مرزهای محلی و منطقه‌ای نمی‌گنجد و در انحصار یک ولایت یا ولسوالی خاصی نیست؛ بلکه آیینی تمام‌نمای کلیت جامعه و گرایش‌های کلان قومی است. در دموکراسی‌های باثبات، غالباً برنامه‌های انتخاباتی احزاب به طور عموم در مبارزات انتخاباتی بسیار برجسته‌تر از عواملی مانند ویژگی‌های شخصیتی کاندید؛ نظیر سن، جنس، مذهب و قومیت در گزینش رأی‌دهندگان نقش ایفا می‌کند؛ اما در دموکراسی‌های صوری افغانستان، قومیت نامزدها ملاک گزینش آنان قرار می‌گیرد و بدین ترتیب، سرپوش دموکراسی به کاروزار گسترش شکاف‌های اجتماعی، مانند قومیت، عمق بیشتر می‌بخشد.

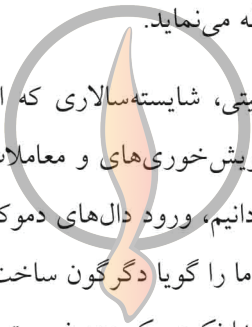
۲-۱. مشارکت سیاسی به مثابه مافیای قدرت

به لحاظ مبنایی، در منطق قبیله و فرهنگ بادیه، بحث از مشارکت و توزیع قدرت با دیگر اقوام و قبایل، یک «بدعت» است و هر نوع بدعتی نیز نابخشودنی. در این فرهنگ، قدرت به سان ناموسی تلقی می‌شود که باید با رویکرد انحصارگرایانه و با تمام توان از آن محافظت نمود و سیستم قانون‌گذاری و حتی شریعت را باید به سمتی جهت داد و ارزش‌های آن را در ساختار این منطق به گونه‌ای آراست که در خدمت سلطه قبیله‌ای و تأمین اهداف حیات قومی باشد. میراث‌بران فساد و مافیای قدرت و ثروت است که به نام‌های گوناگون (از بزرگی قبیله تا رهبری یک قوم یا قداست جهادی و یا هم ادعای چیزفهمی و با یک ژست تکنوکرات و ردای روشنفکری) مدعی سهم‌اند و سال‌هاست که بر گردن اداره و سیاست در افغانستان نیش‌های

خود را فرو برده‌اند. بسیاری از حلقات مافیایی قدرت، مدام در تقلا بوده‌اند تا آب انتخابات و دریای سیاست را گل‌آلود نموده و ماهی مراد خویش را از آب گل‌آلود و مرغ بخت خویش را در فضای غبارآلود صید نمایند.

خرد جمعی ره‌اشده از قفس قبیله، به مبحث مشارکت سیاسی به عنوان یک ضرورت می‌نگرد و آن را از لوازم انفکاک‌ناپذیر زندگی مدنی می‌شمارد. منطق حیات جمعی و فرهنگ سیاسی قبیله‌ای در چنین شرایطی، به رغم عدم تمایل ذاتی خویش، ناگزیر است تن به مشارکت دهد؛ اما مشکله کار آن‌جاست که اگر در یک جامعه قبیله‌ای ناگزیری برای مشارکت سیاسی و توزیع قدرت نیز به وجود آید، این پدیده به صورت مافیایی تبارز می‌یابد و اساس مقوله مشارکت را استحاله می‌نماید.

در چنین وضعیتی، شایسته‌سالاری که از لوازم منطقی مشارکت سیاسی در یک جامعه مدنی است، به خویش‌خوری‌های و معاملات فسادآلود قومی و قبیله‌ای تغییر ماهیت خواهد یافت. چنان‌که می‌دانیم، ورود دال‌های دموکراسی و مشارکت در دهه گذشته، ظاهر ادبیات و صورت‌کنش‌های ما را گویا دگرگون ساخت؛ اما ماهیت روابط و تعاملات اجتماعی - سیاسی ما هیچ‌گاه تحول پیدا نکرد. یک دهه فرصت‌سوزی و فسادکشی اخیر نیز مانند گذشته هم‌چنان زمین‌گیرمان ساخت. حکومت به لقمه‌های سهام‌داران و گرگان سیاست به عنوان نمایندگان اقوام و قبایل تبدیل نمود. یکی از بدعت‌های فاجعه‌بار و یکی از سنت‌های سیئه‌ای که با شرایط ناگزیری در توافقنامه بن جای گرفت بنا را گذاشتن بر تقسیم بندی قومی بود و به نمایندگی از اقوام، تعداد محدودی آدم‌ها بعنوان زعمای اقوام و احزاب قومی به رسمیت شناخته شدند. این روند در تمامی دوران حکومت حامد کرزی نه تنها کنترل و مهار نشد بلکه وی نیز به این سنت بد و نامیمون تکیه نموده به شدت سیستم اربابی و داروغگی قومی و قبیله‌ای کهن را دامن زد. در این مدت اکثریت پست‌های کلیدی و مهم دولت بین افراد و اشخاص محدودی که از قوم و یا حزب قومی نمایندگی می‌کردند تقسیم شده و رفته رفته پست‌های دولتی به سهم فلان کس از فلان قوم مشهور گردید. تیکه داری قومی حتی در نهادهای امنیتی و دفاعی نیز رسوخ یافت و برخی از افراد واجد سهام متعدد از آدرس‌های متعدد بودند و هستند. مشهور است



که برخی گاهی سهم قوم و گاهی سهم حزب و گاهی سهم جهاد و گاهی سهم مقاومت دعوا دارند. پیامد این استحاله مشارکت سیاسی به شکل فوق، دو امر بوده است:

الف) برکندن ریشه شایسته‌سالاری، تعمیق بینش قومی به سیاست و پایه‌گذاری مسیر غلط در راه مشارکت سیاسی. این روش مداری‌گرایانه رئیس‌جمهور، با مشارکت سیاسی دموکراتیک و آزادانه شهروندان ذاتاً برابر، کاملاً بیگانه بوده و با روح سنت و سیاست قبیله‌ای تطابق دارد. این شیوه مشارکت سیاسی، تا سال‌های مدیدی، پیامدهای ناگواری برای اداره و فرهنگ اداری و سیاسی این ملک بر جای خواهد گذاشت.

ب) تبدیل نمودن نخبگان فکری و سیاسی اقوام به متملقین دربار اربابان قومی. در طول یک دهه گذشته، سستی در کشور توسط حکومت پایه‌گذاری شد که پس از این، تمام نخبگان فکری، اهل دانش و خبرگان هر قومی، اگر بخواهند در سیاست مشارکت داشته باشند، باید خود را به عبای یکی از اربابان قومی سنجاق نمایند.

۳-۱. انتخابات به مثابه حراج حقوق شهروندی

پدیده انتخابات در افغانستان از بیماری دیگری نیز رنج می‌برد که کم‌تر از ویروس قومیت و مافیای قدرت نیست و با پدیده قومیت و مافیایی شدن قدرت، ارتباط تنگناگی دارد. در جامعه ما پیوندی بین حقوق شهروندی و انتخابات هنوز به رسمیت شناخته نشده است. انتخابات عرصه خوبی برای نمایاندن ماهیت فرهنگ سیاسی حاکم در یک جامعه است. در تب و تاب انتخابات، هم سلاقی و گرایش‌های نامزدان و تیم‌های انتخاباتی و حامیان‌شان مشخص می‌شود و هم ذایقه مردم و تمایلات و گرایش‌های ایشان و این‌که بر اساس کدام انگیزه از کارت رأی خود استفاه می‌کنند. در انتخابات افغانی، رأی نه برای گزینش بر مبنای فلسفه انتخابات و استفاده از حق شهروندی؛ بلکه برای حراج حقوق شهروندی مورد استفاده قرار می‌گیرد. حقوق شهروندی در بازاری به نام انتخابات، به اشکال ذیل برای مافیای قدرت به حراج گذاشته می‌شود:

الف) جستجو برای کشف تیم ظاهراً برتر

از آغازین روزهای آمادگی افراد برای نامزدشدن در انتخابات، بسیاری از بازیگران عرصه سیاست و برخی جریان‌های سیاسی، هیچ‌گاه از خود نمی‌پرسند که برنامه نامزدان و تیم‌شان چیست و با توجه به مسائل پیش‌روی جامعه، کدام نامزد می‌تواند برای آینده جامعه مفیدتر باشد. قشر عظیمی از شهروندان و جریان‌های سیاسی، به جای برنامه یا رویکرد و اصول مورد نظر یک تیم، به سمت نامزد یا تیمی تمایل می‌یابند که ظاهراً برتر است و برتری در منطق این دسته آدم‌ها رسیدن به قدرت و حکومت و یا دست‌یابی به منابع ثروت و یا گیر آوردن پول در جریان تیم‌سازی است. پیداست که این نوع واقع‌گرایی منفی، تحول و تغییر در فرهنگ سیاسی را متوقف ساخته و مسیر تغییرات اجتماعی و نوسازی سیاسی را با چالش‌ها و بن‌بست‌های جدیدی مواجه می‌سازد.

ب) جستجو برای کشف نامزد یا نامزدان مورد حمایت حکومت

به دلیل عدم شفافیت در کار کمیسیون‌های انتخاباتی و مداخلات غیر قابل کتمان حکومت در چندین انتخابات گذشته، در افکار عمومی و حتی ذهن و ضمیر نخبگان و جریان‌های سیاسی این امر کاملاً جا افتاده است که نامزدی پیروز خواهد بود که مورد حمایت حکومت باشد (به خصوص در انتخابات ریاست جمهوری) و هر خوش‌بختی که از حمایت شخص حاکم و تیم او بهره‌مند باشد، مرغ پیروزی بر سرش خواهد نشست. در روزهای نزدیک به سامان یافتن و شکل‌گیری تیم‌های انتخاباتی و مشخص شدن احتمالی نامزدان، بسیاری از جریان‌های سیاسی و نخبگان این عرصه، به شدت به تکاپو می‌افتند تا نیت حکومت را کشف کنند که هوادار کدام‌یک از نامزدان است.

اذعان مردم و افکار عمومی و حتی نخبگان و جریان‌های سیاسی یا خود نامزدان به این امر که پیروزی از آن نامزد یا تیم مورد نظر حکومت خواهد بود، عقب‌گرد فاجعه‌باری در عرصه دموکراسی‌سازی و نوسازی سیاسی خواهد بود. حتی اگر این امر واقعیت داشته باشد که حکومت از تیم یا شخص خاصی حمایت کند، تأثر اذهان و افکار عمومی، نخبگان و

جریان‌های سیاسی در برابر این پدیده نامیمون و عیارنمودن کنش‌ها و انتخاب‌های سیاسی خود بر این مبنا، قربانی نمودن دموکراسی و حقوق شهروندی به دست خود خواهد بود.

ج) رأی در برابر پول

پولی شدن انتخابات و رأی در برابر پول و دیگر امکانات مادی، یکی دیگر از مسیرهای انحرافی است که از دوره‌های قبلی انتخابات ریاست جمهوری و انتخابات پارلمانی، تا کنون دموکراسی نوپای افغانی را به قربانگاه می‌برد. امروز بر هیچ‌کسی پوشیده نیست که در بسیاری موارد، نامزدان به صورت مستقیم و غیر مستقیم اقدام به خرید آرای مردم نموده و متأسفانه گروه‌های زیادی از شهروندان نیز تمام حقوق شهروندی و عزت خود را با مقدار ناچیزی پول یا دیگر امکانات مادی ناچیز، معاوضه می‌کنند. در این میان، درآمدهای قابل ملاحظه نصیب چند گرگ پرطمع می‌شود که رأی مردم را به بهای ناچیز یا با شعارها و تهدیدها و تطمیع‌ها خریداری نموده و یا زورگیری کرده‌اند و با قیمت بالاتر به یک نامزد می‌فروشند و خود نیز علاوه بر دستیابی به یک ثروت نامشروع، شریک قدرت نیز می‌گردند. بوده‌اند نامزدهایی که به صورت عریان به پخش پول در میان مردم اقدام نموده و تعدادی دیگر نیز از طرق مخفی‌تر مبادرت به خرید آرای مردم کرده‌اند. اغلب تیم‌های انتخاباتی، به نقش پول و سفره‌های رنگین در پیروزی اذعان دارند و به فرهنگ خرید و فروش آرا دامن می‌زنند.

رأی به یک نامزد اگر بر اساس شعارها و وعده‌های یک نامزد باشد، برای نامزد پیروز تعهدآور بوده و او را به مسئولیت‌پذیری و پاسخگویی وا می‌دارد؛ اما زمانی که رأی خرید و فروش می‌شود، نامزد پیروز دیگر هیچ مسئولیتی در قبال صاحب رأی نخواهد داشت؛ چون قبلاً بهای رأی او را پرداخت نموده و شانه خویشتن را از زیر بار مسئولیت و پاسخ‌دهی رها ساخته است.

۲. راه‌کارهای عبور از انتخابات قومی و دموکراسی قبیله‌ای

۲-۱. تشکیل احزاب فراقومی

دلیل عمده‌ی قومی‌بودن انتخابات در افغانستان، خاستگاه قومی احزاب و تشکیل حزب بر مبنای قومیت است. تا احزاب فراقومی وجود نداشته باشد، انتخابات نیز اسیر گرایش‌های قومی خواهد بود. احزاب بر اساس عقلانیت قومی و با شعارهای قومی وارد رقابت‌ها و کارزار انتخاباتی می‌شوند و بحث قومیت را پیش از پیش تعمیق می‌کنند. از لوازم دموکراسی، حضور قدرت‌مند جامعه مدنی و احزاب سیاسی است. در واقع احزاب به عنوان «چرخ‌دنده دستگاه دموکراسی» معروف است. جامعه مدنی و احزاب سیاسی در واقع حلقه‌ی واسط بین مردم و حکومت‌اند که از یکسو خواست‌ها و تقاضاهای مردم را به حکومت منتقل نموده و دستگاه سیاسی را به پاسخگویی به نیازمندی‌ها و تمایلات مردم وا می‌دارد و از سوی دیگر، جامعه‌پذیری مردم ایفای نقش می‌کند؛ یعنی مردم را با ارزش‌های سیاسی کشور آشنا می‌سازد. در واقع یکی از نقش‌ها و کارکردهای جدی احزاب، آموزش سیاسی مردم است. از دیگر کارکردهای حزب، مبارزه بر سر کسب اقتدار است. هر حزبی مفکوره و اندیشه خاص خود را در عرصه‌های گوناگون (سیاست، اقتصاد و فرهنگ) دارد و می‌خواهد که با سلطه‌یافتن و کسب قدرت، جامعه را مطابق نظریات خود اداره نماید.

در کشور ما، پس از سقوط طالبان، یک‌باره احزاب زیادی همانند قارچ رویدند و امروز شمار این احزاب به بیش از صد مورد رسیده است. البته تشکیل حزب پدیده‌ی جدیدی نبود و در گذشته تاریخ خود نیز تجربه تشکیل احزاب را داشته‌ایم؛ اما در هیچ دوره‌ی تاریخی مانند امروز با تکثر احزاب و تورم حزب‌نماها روبه‌رو نبوده‌ایم. اما آیا حقیقتاً آنچه ما در کشور خود به نام حزب می‌شناسیم، فاکتورها و عناصر یک حزب را در وجود این حزب‌نماها مشاهده می‌کنیم؟ به نظر نگارنده، هیچ‌یک از احزاب ما از ویژگی‌های کامل یک حزب سیاسی برخوردار نیستند. احزاب سیاسی موجود به شدت با ضعف اندیشه‌ای و انحطاط فکری و کارکردی روبه‌رو هستند. ما فقط با تورم گروهک‌هایی روبه‌رو هستیم که به نام حزب قد

برافراشته و هیچ‌یک نقش و کارکرد حزب و جامعه مدنی را ایفا نمی‌کنند. کارکرد احزاب ما نه جامعه‌پذیرساختن مردم و یا انتقال خواست‌های ایشان به حکومت؛ بلکه تمام کارکردشان دلالتی سیاسی برای کسب منافع محدود چند نفر عضو حزب است. احزاب ما نه مولد و مبلغ یک اندیشه سیاسی و اقتصادی، که دکان‌های چانه‌زنی برای تأمین خواست‌های شخصی گردیده است. همه‌ی هنر این حزب‌نماها این است که اعضای آن در هنگام انتخابات به این کاندید و آن کاندید بپیوندند و در اثر تعامل با یکی از نامزدان و یا اربابان قدرت، به نان و نوایی برسند. در این منطق، نه از اندیشه خبری است و نه از طرح و تدبیری برای جامعه. جهت‌گیری‌ها در یک شب و پس از یک جلسه مهمانی به راحتی تا یک‌صد و هشتاد درجه تغییر می‌کند و حزبی که تا دیروز منتقد جدی یک شخص است، پس از یک پذیرایی مختصر، مدافع جان‌به‌کف کسی می‌شود که تا دیروز هیچ نقطه‌ی مشترکی با او نداشت.

نکته دیگر آن‌که تورم و تعدد احزاب که در جامعه‌ی ما به اوج و افراطی‌ترین نقطه‌ی خود رسیده است، نشانگر تعدد و تکثر شکاف‌های اجتماعی در کشور است؛ زیرا احزاب بر پایه شکاف‌های موجود در جامعه شکل می‌گیرند و هرچه تعدد حزب بالا رود، حاکی از آشفتگی و نابسامانی اجتماعی و شکاف‌های کثیر در سطح اجتماع است. اگر در کشوری دو حزب قدرت‌مند وجود داشته باشد؛ یعنی این‌که دو جریان اصیل و پر قدرت فکری وجود دارد. اگر صد حزب وجود داشته باشد، به این معناست که ما صد نوع گرایش و صد نوع اختلاف نظر داریم. با این وضع آشفته‌ی فرهنگ حزبی و کم‌جان‌بودن جامعه‌ی مدنی، امید زیادی به استقرار دموکراسی نباید داشت. وضع ما نشان می‌دهد که چرخ‌دنده‌ی ماشین دموکراسی نیاز به تعمیر دارد و تا به تعمیر آن موفق نشده باشیم، توفیقی در عرصه دموکراسی‌سازی نیز نخواهیم یافت.

وزارت عدلیه تنها به مرام‌نامه و اساس‌نامه احزاب ننگرد؛ بلکه باید هویت اعضا را هم ملاک قرار داده و مورد بررسی قرار دهد. اگر اعضای شورای مرکزی حزب یا هیأت رهبری آن همه از یک قومیت بود، نباید اجازه‌ی فعالیت بدهد. در این صورت، هم تشکیل حزب بر مبنای قومیت دیگر ممکن نخواهد بود و هم از تورم احزاب کاسته و جلوگیری خواهد شد.

۲-۲. انکشاف متوازن

امروز مردم با مطالبات قومی وارد انتخابات می‌شوند. این مطالبات در حقیقت ریشه در محرومیت‌هایی دارد که در گذشته‌ی تاریخ این کشور نسبت به برخی مناطق و اقوام روا داشته شده و با فراز و نشیب‌ها و تفاوت‌های اندکی تا کنون ادامه یافته است. اگر نگاه عدالت‌محور در زمینه‌ی انکشاف وجود داشته باشد، گرایش مردم به نامزدهای قومی هم کاسته خواهد شد و مردم به صلاحیت، تخصص و شایستگی علمی و عملی یک نامزد توجه خواهند کرد؛ اما اگر محرومیت از مزایا و منابع عمومی برای برخی مناطق هم‌چنان ادامه داشته باشد و مناطق کشور به صورت گزینشی به انکشاف برسند، مردم نفع خود را در این می‌بینند که به نامزد منطقه‌ای و قومی رأی بدهند تا بتواند در انکشاف منطقه یا محل مرتبط با قومیت‌شان گامی بردارد.

۲-۳. آموزش سیاسی به منظور اصلاح فرهنگ سیاسی

مراکز تعلیمی و رسانه‌های عمومی، کانال اصلی دموکراسی‌سازی به شمار می‌روند. باید پذیرفت که راه خوش‌بختی و نگون‌بختی ما از مکتب و دانشگاه می‌گذرد. قبل از هر نوع اقدامی، ابتدا باید در فکر آموزش و تعلیم و تربیت بود. معلم ما می‌تواند مروج خوی نظامی‌گری و جرثومه‌ی استبداد باشد و می‌تواند با رفتارش الگوی عینی دموکراسی و ارزش‌های دموکراتیک باشد. متعلم و محصل ما چنان‌که می‌تواند دموکراسی را در مکاتب و دانشگاه‌ها تجربه نموده و معلم و اداره، با روش دموکراتیک خود، مکتب را به آموزشگاه دموکراسی و عرصه‌ی تمرین و مشق دموکراسی تبدیل نماید، هم‌چنین می‌شود مکتب و دانشگاه را مهد استبداد و محل زایش خوی دیکتاتوری قرار داد.

مکتب و دانشگاه می‌تواند بسیاری از چالش‌هایی را که در عرصه‌ی دموکراسی‌سازی بر شمرديم، برطرف نموده و زمینه را برای رشد و بالندگی دموکراسی فراهم سازد. به عنوان مثال: عبور از قومیت و قبیله‌گرایی، تصحیح نگاه به دین و دین‌داری، فایق‌آمدن بر تأثیر پذیرایی‌های برون‌مرزی و...، همه از طریق آموزش و از کانال مراکز تعلیمی امکان‌پذیر است و باید از این مراکز شروع شود. معلم چنان‌که می‌تواند مبلغ و عامل به ارزش‌های دموکراتیک باشد، می‌تواند

با گفتار و رفتارش تندیس قومیت و قبیله‌پرستی باشد.

افزون بر مراکز تعلیمی، رسانه‌های عمومی نیز عین همان وضعیت مراکز تعلیمی را دارند. چنان‌که رسانه‌های عمومی می‌توانند سنگری برای دعوای قومی و دامن‌زدن به خرافات پوچ قبیله‌ای باشند، این امکان را نیز دارند که مروج اندیشه و رویکرد دموکراتیک بوده و به سان دانشگاهی برای آموزش ارزش‌های دموکراتیک عمل کنند و به مردم درس دموکراسی ارائه دهند. رسانه‌های امروز ما و به خصوص بسیاری از رسانه‌های دیداری و شنیداری و تلویزیون‌ها، بیشتر همت خود را صرف برنامه‌های سرگرمی محض نموده‌اند و برنامه‌های آموزشی بسیار ناچیزی در این رسانه‌ها وجود دارد. تلویزیون می‌تواند به جای بسیاری از سرگرمی‌های مخرب و افیونی، به آموزش فرهنگی و سیاسی مردم بپردازد؛ به تقویت فرهنگی و علمی مردم همت گمارد و نقش یک دانشگاه را ایفا نماید. بسیاری از ارباب رسانه‌های ما دموکراسی را در قیافه‌ی ولنگاری می‌بینند و تمام درک و برداشت‌شان از آزادی نیز بی‌مبالاتی و اباحه‌گری در جامعه‌است. وقتی یک شهروند متدین یا عالم دینی ارمغان دموکراسی را در چهره‌ی فیلم‌های مهیج و تخریب‌کننده‌ی بنیان خانواده و درهم‌کوبنده‌ی اخلاق و روح انسانی می‌بیند، از نام دموکراسی منتفر می‌شود.

بنابراین، علاوه بر آموزش رسمی، که در مراکز آموزشی انجام می‌شود، فعالان جامعه‌ی مدنی و رسانه‌های عمومی و کسانی که معتقد به گسترش ارزش‌های دموکراتیک در جامعه هستند، باید به رشد آگاهی عمومی و آموزش دموکراسی کمر همت بسته و به ترویج اندیشه‌های متناسب با دموکراسی بپردازند و باب تساهل و تسامح را در جامعه بگشایند.

۴-۲. تدوین سیاست کلان برای حل بحران قومی

ایالات متحده‌ی آمریکا تنها کشور غربی است که بیش از همه دارای اقوام گوناگون بوده و به عنوان یک جامعه‌ی «مهاجر» بنا گردیده است. بررسی مدل‌های تحولات قومی احتمالی که در آن کشور پدید آمده است، برای مسیرهای دگرگونی احتمالی اروپا در آینده دارای اهمیت آشکار است. سه نوع مدل به عنوان مدل‌های مشخص‌کننده‌ی تحول روابط قومی در آمریکا

طرح گردیده‌اند: مدل همانندگردی، مدل درهم‌آمیزی و مدل کثرت‌گرایی فرهنگی.

۱- مدل همانندگردی: این مدل بدان مفهوم است که مهاجران عادات و رسوم اولیه‌ی خود را رها می‌کنند و رفتارهای شان را در قالب ارزش‌ها و هنجارهای اکثریت شکل می‌دهند. نسل‌های مهاجران با فشارهایی در جهت «همانندشدن» به این شیوه روبه‌رو گردیدند و در نتیجه، بسیاری از فرزندان شان کم و بیش به طور کامل «آمریکایی» شدند.^۱

۲- مدل درهم‌آمیزی: طبق مدل درهم‌آمیزی، به جای این که سنت‌های مهاجران در ارزش‌های مسلط جمعیتی که از قبل وجود داشته محو شود، همه با هم آمیخته شده و الگوهای فرهنگی جدید و تکامل‌یافته‌ای را تشکیل می‌دهند. بسیاری عقیده دارند که این مطلوب‌ترین نتیجه‌ی گوناگونی قومی است. تقریباً تا حدی، این مدل بیان دقیق جنبه‌هایی از تکامل فرهنگی آمریکاست. اگرچه فرهنگ «انگلو» به صورت فرهنگ برجسته باقی مانده است؛ اما ویژگی‌های آن تا اندازه‌ای تأثیر گروه‌های متعدد گوناگونی را که اکنون جمعیت آمریکا را تشکیل می‌دهند، منعکس می‌کند.^۲

۳- مدل کثرت‌گرایی: در این دیدگاه، مناسب‌ترین مسیر، کمک به توسعه‌ی یک جامعه‌ی حقیقتاً چندقومی است که در آن اعتبار مساوی خرده‌فرهنگ‌های متعدد گوناگون به رسمیت شناخته شده است. ایالات متحده آمریکا زمان درازی است که جامعه‌ای کثرت‌گرا بوده است؛ اما تفاوت‌های قومی بیشتر در ارتباط با نابرابری‌ها بوده‌اند تا عضویت برابر اما مستقل در اجتماع ملی.^۳

در اروپای غربی می‌توانیم تنش‌های مشابه و راه‌حل‌های مشابهی را مشاهده کنیم. بیشتر سیاست‌های رسمی حکومت، در بریتانیا و کشورهای دیگر، در جهت مسیر اول؛ یعنی همانندگردی هدایت می‌شود. همان‌گونه که در آمریکا دیده می‌شود، در جایی که اقلیت‌های قومی از نظر فیزیکی با اکثریت جمعیت کاملاً تفاوت دارند- مانند مهاجران هند غربی،

۱. آنتونی گیدنز، جامعه‌شناسی، ترجمه منوچهر صبوری، تهران، نشر نی، چاپ بیست و سوم، ۱۳۸۷، ص ۳۰۸.

۲. همان.

۳. همان.

آفریقایی‌ها و آسیایی‌ها در بریتانیا- این راه ممکن است بیش از همه مسأله‌ساز باشد. پایداری نژادپرستی (اغلب نهادینه‌شده) در اروپا کاربرد مفهوم درهم‌آمیزی را در آن‌جا نسبتاً محدود می‌سازد.

رهبران بیش‌تر اقلیت‌های قومی خود به طور فزاینده‌ای بر مسیر کثرت‌گرایی تأکید ورزیده‌اند. دستیابی به پایگاه «مجزا اما برابر» مبارزات عمده‌ای را طلب می‌کند و در حال حاضر این راه‌حل دوردستی است. اقلیت‌های قومی هنوز از نظر بسیاری از افراد تهدیدی به حساب می‌آیند: تهدید نسبت به شغل فرد و امنیت فرد «فرهنگ ملی». بلاگردان کردن اقلیت‌های قومی گرایشی پابنده است. در حالی‌که هنوز جوانان در اروپای غربی غالباً تعصبات مشابه با تعصبات نسل‌های قدیمی‌تر دارند، اقلیت‌های قومی در بیشتر کشورها با آینده‌ای از ادامه‌ی تبعیض، در جو اجتماعی‌ای که با تنش و اضطراب مشخص می‌شود، روبه‌رو هستند.

گیدنز معتقد است که در آینده، همانند گذشته، محتمل‌ترین مسیر ترکیبی از این سه نوع خواهد بود؛ با تأکید نیرومندتر از گذشته بر کثرت‌گرایی؛ اما اشتباه خواهد بود که کثرت‌گرایی قومی را تنها ناشی از ارزش‌ها و هنجارهای گوناگون فرهنگی که از خارج به جامعه‌ای وارد شده بدانیم. گوناگونی فرهنگی هم‌چنین با تجربه‌ی گروه‌های قومی در جریان انطباق با محیط‌های اجتماعی وسیع‌تری که خود را در آن می‌یابند، ایجاد گردیده است.^۱

برآمد

روند سیاسی و فعالیت‌های حزبی در دورهٔ پساطالبانی در افغانستان و هم‌چنین سه دور انتخابات ریاست جمهوری و دو دور انتخابات شورای ملی در کشور، به خوبی نشان داده است که ماهیت انتخابات به عنوان جلوه‌ی ملموس دموکراسی و تحزب به عنوان چرخ‌دندهٔ دموکراسی و موتور محرک آن در افغانستان گرانبار از مطالبات و گرایش‌های قومی است. حرکت به سوی نظام سیاسی دموکراتیک و انتخاب کارگزاران سیاسی از طریق انتخابات آزاد، آغاز گردیده و احزاب زیادی نیز پدید آمده است؛ اما رسیدن به دموکراسی بسیار دشوار

۱. آنتونی گیدنز، همان، ص ۳۰۹.

می‌نماید. در افغانستان هنوز نه دموکراسی استقرار یافته است و نه شبه‌دموکراسی وجود دارد؛ بلکه دموکراسی صوری و موازنه وحشت تنها ارمغانی است که در دنیای پسا طالبانی نصیب مردم افغانستان گردیده است. منظور از دموکراسی صوری یا نمایشی، نوعی نظام الیگارشویی است که دارای برخی نهادهای دموکراتیک صوری و نمایشی باشد. در دموکراسی‌های صوری به طور کلی الیگارشویی‌های سنتی در پس تشکیلات و اشکال ظاهری دموکراسی حکومت می‌کنند. از منظر دیگر، دموکراسی افغانی با ماهیت نه تنها تظاهرگرایانه؛ بلکه همراه با خشونت و فرصت‌طلبی از دموکراسی است که می‌توان آن را دموکراسی سیسیلی و اسیر باندهای مافیایی قدرت و نتیجه آن را موازنه وحشت دانست. این نوع دموکراسی را که لزوماً اجزای آن دموکرات نیستند، «دموکراسی بدون دموکرات» می‌نامند که خالی از مضمون، خالی از فرهنگ دموکرات و عاری از افراد و اذهان دموکرات است. آن‌گاه که تشکیلات و اشکال صوری به عنوان پوشش و پرده‌ای بر اقتدار الیگارشویی‌ها عمل کنند، دموکراسی صوری و حتی موازنه وحشت تداوم می‌یابد؛ اما وقتی اشکال و تشکیلات مذکور خصلت ماهوی بیشتری پیدا کنند، حرکتی به سوی شبه‌دموکراسی تداوم می‌یابد. «سازوکار گذار از دموکراسی صوری به شبه‌دموکراسی را معمولاً باید در نزاع‌های درونی الیگارشویی حاکم و امکان تقویت اشکال و تشکیلات دموکراتیک توسط برخی از جناح‌ها بر ضد برخی دیگر جستجو کرد»^۱.

برای انتقال از دموکراسی به شبه‌دموکراسی و نهایتاً رسیدن به دموکراسی، جامعه و عرصه فرهنگ و سیاست به برخی زمینه‌ها و رخ‌نمودن عواملی نیازمند است. در گام اول، می‌توان گفت که «برخی از عوامل کلان در گذار از دموکراسی صوری به شبه‌دموکراسی (یا دموکراسی محدود به چارچوب نظام) عبارت‌اند از: گسترش طبقات متوسطی که سنخیت ایدئولوژیک با الیگارشویی حاکم ندارند؛ گسترش آموزش که خود در تقویت طبقات متوسط مؤثر است؛ گسترش ویژگی‌های فرهنگ شهری مدرن که با خصال ایدئولوژیک نظام تعارضات آشکار پیدا می‌کند؛ پیدایش شکاف‌هایی در درون الیگارشویی؛ فرآیندهای رو به گسترش جهانی‌شدن؛ پیدایش تعابیر دموکراتیک و کثرت‌گرایانه از دین و بالاخره ظهور بحران‌های مشروعیت،

۱. سید صادق حقیقت، نسبت‌سنجی دین و دموکراسی، فصلنامه سروش اندیشه، شماره ۷، بهار ۱۳۸۳.

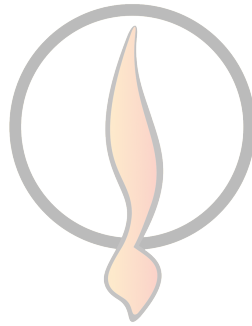
مشارکت، سلطه و کارآیی».^۱

در مجموع، این بیماری‌ها و ویروس‌هایی که بر جان و تن دموکراسی نوپای ما افتاده است، در یک وضعیت درهم‌تنیده با بحث قومیت و متأثر از شبکه‌های مافیایی قدرت و ثروت، روند دموکراسی‌سازی و نوسازی سیاسی را در کشور به تعویق خواهد انداخت. شهروندان با افزایش درک از حقوق شهروندی خویش، می‌توانند به صیانت از حقوق شهروندی‌شان پرداخته و با عبور از فرهنگ رأی در برابر پول و مقاومت در برابر تهدیدها و تطمیع‌ها، جامعه را یک گام به سوی دموکراسی نزدیک‌تر سازند. در این میان، نقش مراکز فرهنگی و آموزشی و رسانه‌های همگانی در افزایش درک و رشد سیاسی مردم و نقش نخبگان فکری و نخبگان سیاسی برای عبور از احزاب قومی و جلوگیری از حراج حقوق شهروندی و فرهنگ خرید و فروش آرا، مهم‌تر می‌نماید.

۱. سید صادق حقیقت، نسبت‌سنجی دین و دموکراسی، فصلنامه سروش اندیشه، شماره ۷، بهار ۱۳۸۳.

منابع

۱. بشیریه، حسین، جامعه‌شناسی سیاسی، تهران، نشر نی، چاپ چهاردهم، ۱۳۸۶، صص ۲۷۹-۲۸۰.
۲. بشیریه، حسین، آموزش دانش سیاسی، تهران، نشر نگاه معاصر، چاپ هشتم، ۱۳۸۶، ص ۱۹۰.
۳. حقیقت، سید صادق، نسبت‌سنجی دین و دموکراسی، فصلنامه سروش اندیشه، شماره ۷، بهار ۱۳۸۳.
۴. قانون احزاب، ماده سوم از فصل اول.
۵. قانون احزاب، ماده چهارم و ششم از فصل دوم.
۶. گیدنز، آنتونی، جامعه‌شناسی، ترجمه منوچهر صبوری، تهران، نشر نی، چاپ بیست و سوم، ۱۳۸۷، صص ۳۰۸.



بنیاد اندیشه
تأسیس ۱۳۹۴